

تدریس خدا شناسی در خطابه غدیر

قسمت دهم



دکتر وحید باقرپور کاشانی

Dr.Vahid Bagherpour Kashani

تدریس خداشناسی در خطابه غدیر

قسمت دهم

اهمّ عناوین: ↓↓

(۱) فراز هشتم: «حَمِيداً لَمْ يَزَلْ، مَحْمُوداً لَا يَزَالُ وَ مَجِيداً لَا يَزُولُ».

(۲) ذات ربوبیت، حمید و ستوده است، و این امر همیشگی ست.

(۳) داستانی از حضرت عیسی علیه السلام درباره درخواست ایشان

از خدا برای دیدن خاص ترین بنده اش.

(۴) زائل نشدن بزرگواری پروردگار.

(۵) عدم توانایی انسان در کامل به جا آوردن حمد خداوند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

نبی اکرم صَلَّی اللہ علیہ وآلہ وسلم در معرفی پروردگار عالم در خطبہ غدیر، فرازهای مختلفی را مطرح کردند.

صفات مختلفی را در ذات ربوبیت مطرح کردند. خدا را تنزیه کردند تا رسید به این فراز: «حَمِيداً لَمْ يَزَلْ»؛

ذات ربوبیت حمید است، یعنی ستوده است، مورد سپاس است. هرچه ستایش است لازم است که در ارتباط با آن حقیقت باشد و ذاتا برای اوست. بلکه او کسی است که ستایش به معنای حقیقی تنها در ارتباط با او معنا دارد.

لذا فرمودند که: «او ستوده است؛ حَمِيداً لَمْ يَزَلْ».

این ستوده بودن و مورد سپاس بودن او، همیشگی است. گاهی اوقات افرادی هستند که در برهه‌ای مورد ستایش واقع می‌شوند، مورد استقبال واقع می‌شوند.

اما به خاطر سوءرفتار خودشان، یا به خاطر اینکه افرادی خواستند اینها را حذف بکنند، دیگر سال‌های بعدی عمرشان در یک زمانی از عمرشان دیگر مورد ستایش واقع نمی‌شوند. افرادی هستند زمانی در اوج بودند! یک فوتبالیست بوده، یک ورزشکار بوده، همه دوستش داشتند، اما پاش شکسته به هر دلیلی دیگر نتوانسته فوتبال بازی کند، منزوی شده! دیگر فراموشش کردن. دیگر آن را ستایش نمی‌کنند. آن را مدح نمی‌کنند. از آن صحبت نمی‌کنند. آن را فراموشش می‌کنند. اما ذات ربوبیت این‌گونه نیست که حمید بودن او، و ستوده بودن او مقطعی باشد. او همیشه ستوده و مورد سپاس است. بعد فرمودند: «مَحْمُوداً لَا يَزَالُ»؛ «این حقیقتی که همواره مورد ستایش است».

این‌گونه نیست که در یک مقطعی آدم فقط در ارتباط با خوشی‌هاش باید خدا را ستایش بکند. حتی نسبت به حوادثی که به ظاهر فکر می‌کند که اینها بر علیه‌اش است، آنجا هم باید خدا را ستایش بکند. در حالی که اولیای خدا کسانی هستند که خدا را تمجید می‌کنند، مدح می‌کنند، حمد می‌کنند و مورد سپاس و ستایش قرار می‌دهند برای خوشی‌ها که هیچی، حتی برای مصیبت‌ها! برای سختی‌ها!

در روایتی فرمود که: «حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام خواست که بنده خاص خودش را خداوند به این نشان بدهد.

گفت: می روی فلان جا خرابه ای است، کنار دریا است، یک پیرزنی است و آن بنده خاص ماست. وقتی حضرت عیسی علیه السلام می رود از دور که نگاه می کند می بیند این زن نابینا و مفلوج است. یک جوری وارد می شود که متوجه بشود این زن؛ همین که وارد می شود سلام می کند، آن (پیرزن) در جوابش می گوید:

سلام علیک یا روح الله!

می گوید: خانم شما چشم داری؟

می گوید: نه!

می گوید: از کجا فهمیدی؟

می گوید: همان خدایی که من را به تو معرفی کرده، همان خدا گفته امروز پیغمبر عیسی بن مریم علیهما السلام می آید دیدنت، ملاقاتت. عیسی می گوید: عجب ارتباطی!

بعد می بیند این خانم همین طور که حالا صحبت هایی می شود فقط حمد می کند خدا را. سؤال می کند می گوید که: اول اینکه چه جوری شما رزقت تأمین می شود؟

می‌گوید: عیسی! این چه حرفی است! رازق خداست.

می‌گوید: می‌دانم! واسطه چه جوری است؟

می‌گوید: خداوند یک مرغی را مأمور کرده یک قرص نان هر روز می‌آورد،

این نان را تکه‌تکه می‌کند، روی شانه من می‌آید و این را دهنم می‌کند.

گفت: خب چه جوری آب می‌خوری؟

گفت: همین مرغ می‌رود از یک جایی آب در منقارش می‌کند می‌ریزد تو

دهن من.

می‌گوید: خب خداوند نه چشمی به تو داده، نه ثروتی به تو داده، نه

دستی به تو داده، نه پایی داده، چرا آن‌قدر خدا را حمد می‌کنی؟...»

اینجا خدا رحمت کند یکی از وعاظ، مرحوم کافی این را که نقل می‌کردند

این روایت را، این ماجرا هم از دیوانی می‌خواندن که در خصوص لیلی و

مجنون است که حالات مختلف را این شاعر در ارتباط با دو شخصیت

خیالی و افسانه‌ای لیلی (زن) و مجنون (مرد) بیان کرده که این‌ها عاشق

هم بودند.

آنجا می‌گوید: «مجنون بیمار شد. وقتی بیمار شد رفت پیش دکتر.

دکتر گفت برای تو شیر شتر خوب است.

گفت: خب این شیر شتر از کجا بیاورم؟

گفت: مگر تو نمی‌گویی لیلی معشوقهٔ توست؟ گفت: بله!

گفت: خب این لیلی خیلی شتر دارد، صبح مردم می‌آیند و این شیرها را می‌دوشند، کاسه‌ها را می‌برند شیر می‌گیرند.

فردا برو از لیلی شیر بگیر و استفاده کن، خوب بشوی.
گفت: ممنون.

فردا رفت دید یک صف طولانی است. آمد رفت جلوی صف و مردم
گفتن: آقا جان زن بیا برو سر جات، آخر صف.
گفت: نه!

اگر من هم بنا باشد که مثل شماها تو صف وایستم پس فرق من با
شما چیست؟!

لیلی معشوقهٔ من است.

داد زد: لیلی منم مجنون، عاشق تو! مریضم.

دکتر گفته شیر شتر خوبه! و کاسه‌اش هم دستش بود یک وقت دست
لیلی از آن خیمه‌ای که بود، چادری که بود، آمد بیرون کاسهٔ مجنون را
گرفت زد زمین!

همه زدند زیر خنده.

گفتند دیدی شیر شترت که نداد، کاسه‌ات هم زد شکست!
آنجا برگشت گفت که:

اگر با دیگرانش بود میلی

چرا ظرف مرا بشکست لیلی؟

به تمام کاسه‌ها نگاه کرد، کاسهٔ من را شکست پس توجهی به من
داشته.»

«پیر زن گفت عیسی!

به تمام چشم‌ها نگاه کرد چشم من را گرفت!

به تمام دست‌ها نگاه کرد دست من را فلج کرد!

به تمام پاها نگاه کرد پای من را گرفت!

من به خاطر نداده‌ها او را سجده و شکر می‌کنم.

لذا آن حقیقتی است که؛ «حَمِيداً لَمْ يَزَلْ، مَحْمُوداً لَا يَزَالُ»

لذا آن حقیقتی است که؛ «حَمِيداً لَمْ يَزَلْ، مَحْمُوداً لَا يَزَالُ» اگر یک بنده خالص باشد در اوج گرفتاری‌ها و مصائب و مشکلات باشد این‌گونه نباید باشد که دست بکشد از حمد او، و دست بکشد از ستایش او. او همیشه مورد حمد و ستایش است. بعد فرمودند: «وَّ مَجِيداً لَا يَزُولُ».

مجید از مجد گرفته می‌شود؛ یعنی شرف، بزرگی یافتن. مجید یعنی؛ بزرگ و عالی‌رتبه. یعنی آن صاحب عظمت و بزرگواری هست که؛ «لَا يَزُولُ» یعنی این بزرگواریش زائل نمی‌شود. این‌طوری نیست که در یک زمان به اوج باشد، بعداً بخاهد زائل بشود. و این‌گونه هم نیست که فرض کنیم که یک نفر بتواند حق حمد و ستایش و بتواند به بزرگی او، به مجید بودن او راه پیدا کند. یعنی حتی افرادی که ائمه معصومین علیهم‌السلام وقتی که حمد می‌کردند می‌گفتند: «خدایا ما حمد تو را باز هم نمی‌توانیم به جا بیارویم نسبت به این نعمت‌ها». به اوج بودن دیگر. در حد وجودی خودشان حمد می‌کردند. اما در مقابل آن حقیقتی که قادر است، عالم است، حقیقت مهربان، حقیقتی که همه چی از اوست؛ باز هم آن حمد در اقتضای آن حقیقت نیست.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.



@aparat.com/be
_sooye_zohoor



v_bagherpour_
kashani



@seratehagh1



besouyezohour



bagherpour-
kashani.com/



@serat12k



youtube.
com/c/seratehagh



https:
//naakhodaa.ir